

انقلاب به روایت خراسان

صدها هزار مشه‌دی به خیابان‌ها آمدند



بررسی تیت‌رهای روزنامه‌ها در دوران انقلاب، یکی از راه‌های انتقال احساس و شور آن ایام به نسل امروز است. گزار‌ش‌ها و اخباری که به صورت هم‌زمان در میان مردم پخش می‌شد و هر کدام از آن‌ها، موج و هیجان جدیدی را در جامعه ایجاد می‌کرد. روزنامه خراسان نیز، همسو با مردم و همگام با دیگر مطبوعات کشور در این دوره، اقدام به انتشار اخبار و تنظیم تیت‌رهای خبری کرد.

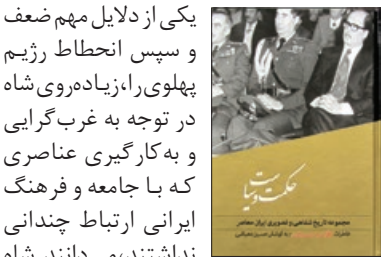
۲۲ بهمن:

تظاهرات پرشور صد‌ه‌ه‌زار نفری در مشهد: هوایی، دریایی، زمینی؛ فرمانده کل قواخمینی آمار شهیدان و مجروحان دیروز تهران: ۲۱۶ شهید و ۸۳۳ مجروح تهران در آتش و خون اعلام بی‌طرفی ارتش پارلمان ایران منحل شد حمله گارد به نیروی هوایی دیشب خواب از چشم مردم گریخته بود تظاهرات به پشتیبانی از هم‌فران در مشهد پیوستن سربازان مهندسی ارتش به مردم

تاریخ شفاهی

شاه و مقوله تکنوکرات‌های جدید

وقتی نخست‌وزیر ایران نمی‌توانست ایرانی باشد!



یکی از دلایل مهم ضعف و سپس انحطاط رژیم پهلوی را، زیاده‌روی شاه به توجه به غرب‌گرایی و به کارگیری عناصری که با جامعه و فرهنگ ایرانی ارتباط چندانی نداشتند، می‌دانند. شاه که از رجال سیاسی سنتی، هم‌بیمناک بود و هم به برابر آن‌ها احساس ضعف می‌کرد، خیلی زود به سیاستمداران جوان تروی خوش‌نشان داد؛ اعضای کانون مترقی، مانند حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا، جای‌جالی مانندصدرالاشراف و حکیم‌الملک را گرفتند؛ سیاستمداران تازه به دوران رسیده‌ای که اصولاً از فرهنگ ایرانی اسلامی چیزی نمی‌دانستند. دکتر حسین نصر که دیرزمانی مسئولیت دفتر فرح پهلوی را برعهده داشت، در گفت‌وگویی با حسین دهباشی که در قالب کتاب «حکمت و سیاست» به‌طبع رسیده‌است، به این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید: «تغییر بزرگ با حسنعلی منصور شروع شد؛ با کانون مترقی؛ یعنی آن رجال ایران که بودند قبل از این‌ها، مثل صدرالاشراف و حکیم‌الملک و مرحوم بیات و خود مصدق السلطنه و دکتر امینی و قوام‌السلطنه و سهیلی و این‌ها تا بر گردیم به دوره رضاشاه، [حالا در این دوره] یک نوع تحول بزرگی نسبت به آن‌ها ایجاد شد. یک عده جوان آمدند سر کار، که همان‌طور که به‌شما گفتم، حسنعلی منصور قوم و خویشی هم با ما داشت و می‌خواست من را بکشاند به کانون مترقی که مسئول امور فرهنگی بشوم. گفت ما تا شش ماه دیگر حکومت ایران را در دست می‌گیریم تو بیا بشو وزیر فرهنگ و من چون نمی‌خواستم، [هادی] هدایتی را معرفی کردم به او که خیلی جاه‌طلبی سیاسی داشت و من گفتم تو برو من نمی‌خواهم این کار را بکنم. من کاملاً وارد بودم که چه داشت می‌گذشت. از آن وقت بود که شاورف دنبال تکنوکرات‌ها که این‌ها مثلاً یک‌باب جدید از اقتصاد را باز کنند؛ ولی این‌ها دیگر ریشه عمیقی در فرهنگ ایران نداشتند. من نمی‌گویم حسنعلی منصور از پدرش منصورالملک کمتر لیاقت داشت، نه، ولی [اگر] دوتایی‌شان می‌بردید در بازار کف‌اش‌ها، منصورالملک با وجود این که سال‌ها نخست‌وزیر بود و این‌ها، می‌توانست با آن کف‌اش صحبت کند، حسنعلی منصور خیلی بیشتر گرفتاری داشت؛ این‌ها ساجوستی‌ها که خدمتتان گفتم، آن‌ها بودند... آقای آموزگار مدیر لایقی بود و دانشش از لحاظ علم اقتصاد از هویدا خیلی بیشتر بود، ولی همان‌طور که به‌شما گفتم، ایشان حاضر نشد برود با علما صحبت کند و [می‌گفت] من؟ اصلاً نمی‌دانم چه جوری با این‌ها صحبت کنم؟ من حرفی ندارم بزم.ن. آخرین را شما مقایسه کنید با صدرالاشراف مثلاً که مستقل از سلطنت و همه این‌ها، خودش می‌توانست برود شش ساعت با آیت... حائری‌یزدی راجع به همه چیز صحبت کند، ناهر بخورند، شام بخورند، مثل طلبه‌ها نشیند روی زمین، هم کار می‌توانست بکند.»

جواد نوائیان رودسری – آمریکایی‌ها تا واپسین روزهای عمر رژیم پهلوی، برای حفظ آن تلاش کردند. اما برآورد یانکی‌ها از آن‌چه در ایران می‌گذشت، اشتباه بود؛ در واقع تحلیلی که نهادهای اطلاعاتی ایالات متحده از شرایط ایران، در اختیار مقامات کاخ سفید می‌گذاشتند، با واقعیت‌هایی که در جامعه ایرانی می‌گذشت، فرق‌زیدی داشت. فرستادن ژنرال هایز بر پایه چنین اطلاعاتی و ۱۲ روز پیش از فرار شاه رقم خورد. ژنرال چهارستاره آمریکایی آمده بود تا نقش «کرمیت روزولت» را دوباره ایفا کند؛ روزولت در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فرمانده حقیقی کودتا بود؛ همان کودتایی که دولت ملی مصدق را بر انداخت و شاه را به قدرت بازگرداند. اما هایز در مقابل خود یک ایران منسجم را دید؛ مردمی که پیوندی ناگسستگی با رهبر خود داشتند. در واقع تفاوت اصلی و اساسی ایران ۱۳۵۷ با ایران ۱۳۳۲، در کلیدواژه «رهبر کاریز ماتیک» خلاصه می‌شد؛ مسئله‌ای که به قیام مردم ایران، قوام و استحکام می‌داد، روند جریان مبارزه را در تمام کشور هماهنگ می‌کرد و باعث یکی شدن هدف و عمل می‌شد. ناامیدی هایز ز زمانی کامل شد که با سران ارتش شاه دیدار کرد؛ افرادی واداده که به دنبال راهی برای گریز از محصه بودند. این موضوع با ورود امام خمینی (ره) به ایران، در ۱۲ بهمن سال ۱۳۵۷ بسیار جدی‌تر شد. هایز، بختیار را مرد این میدان نمی‌دانست؛ در واقع هیچ کس مرد میدان مبارزه با مردمی که پشت سر رهبر خود قرار داشتند، نبود. از جهت وسعت و کیفیت، نخستین بار بود که ایران چنین وحدتی را تجربه می‌کرد؛ وحدتی که شاه را فراری داد و هایز را، دست از پا درازتر، در سحرگاه ۱۴ بهمن ۱۳۵۷، یک روز پیش از تشکیل دولت موقت انقلاب، به فرودگاه مهرآباد فرستاد و بدون هیچ دستاوردی، روانه خانه کرد.

توهمات بختیار و استیصال ژنرال‌های شاه با تشکیل دولت موقت به فرمان امام (ره) در ۱۵ بهمن‌ماه سال ۱۳۵۷، رژیم‌شاه در معرض سقوط کامل قرار گرفت و روند سرنگونی آن، شتابی مضاعف پیدا کرد. بختیار که با پیوستن هم‌فران به جریان انقلاب و بیعت آن‌ها با امام (ره)، کاملاً مستأصل شده بود، تصمیم گرفت انبارهای اسلحه نیروهای هوایی را، در محدوده پایگاه «فرح‌آباد»، بمباران کند. طرح عملیات بمباران، تا ساعت ۶ صبح روز ۲۲ بهمن، کامل شد. هدف بختیار، جلوگیری از دستیابی مردم به سلاح بود؛ اما مخالفت تعدادی از نظامیان با این طرح و البته، خطرات ناشی از این اقدام، اجرای آن را به بن‌بست کشاند. در همان حال، خبر سقوط انبارهای مهمات ارتش و افتادن اسلحه به دست انقلابیون، در اتخاذ تصمیم لغو عملیات، بسیار مؤثر بود. این انبار‌ها، ساعت ۸ صبح به دست رژیم افتاده بود. ارتش تقریباً به صورت کامل به مردم پیوسته بود و تنها، واحدهایی از گارد شانشاهی، همچنان به درگیری و کشتار ادامه می‌دادند. هنوز ظهر روز ۲۲ بهمن‌ماه سال ۱۳۵۷ فرا نرسیده بود که این درگیری‌ها به‌اوج خود رسید. ساعت ۱۰:۳۰ صبح، شورای عالی ارتش، با شرکت «قره‌باغی»، رئیس ستاد و بیشتر فرماندهان نظامی بر گزار شد. آن‌ها پس از بررسی اوضاع، به این نتیجه رسیدند که کار رژیم شاه تمام‌است و ارتش، باید اعلام بی‌طرفی کند.

در همان حال، خیابان‌های تهران، توسط مردم سنگربندی شده بود و جنگ میان وابستگان رژیم با مردم، به شدت ادامه داشت. حوالی ظهر بود که خبر سقوط ستاد ژاندارمری و در پی آن، تصرف ساختمان شهربانی کل کشور توسط مردم، منتشر شد. درگیری در حوالی این دو ستاد، ده‌ها شهید و مجروح بر جای گذاشت.

■ **سقوط زندان قصر**

در این بین، تعدادی از نیروهای انقلابی، به همراه جمعی از نظامیان پیوسته به مردم، خود را به زندان قصر رساندند و با گشودن در زندان، زندانیان سیاسی باقی‌مانده در بند رژیم‌شاه، آزاد شدند. یادگان «حشمتیه» و زندان آن نیز، پس از ۴ ساعت زد و خورد، بالاخره به تصرف مردم در آمد. سردمداران رژیم، دیگر هیچ تسلطی بر اوضاع نداشتند. مردم تمامی مراکز حساس اداری و نظامی را، یکی پس از دیگری فتح می‌کردند و هیچ نیرویی جلودار شان نبود. فرمانداری نظامی تهران، ناامیدانه، آخرین اعلامیه خود را صادر کرد و از نظامیان پیوسته به‌ملت خواست به‌پادگان‌ها بر گردند؛ تقاضایی بی‌معنا و پوچ که عملاً در آن شرایط، قابلیت اجرا نداشت. در همین حال، در درگیری‌های شدید میدان امام حسین (ع) تهران، سر لشکر ریاحی، فرمانده گارد، هدف گلوله انقلابیون قرار گرفت. این اتفاق ر روحیه نظامیان گارد را که همچنان به کشتار و سرکوب ادامه می‌دادند، ضعیف‌تر کرد.

■ **آخرین نفس‌های رژیم**

شاپور بختیار طی یک مکالمه تلفنی، برای دیدار با مهندس بازرگان اعلام آمادگی کرد. هدف از این دیدار، تقدیم استعفا نامه به بازرگان و کنارگیری از نخست‌وزیری بود. محل ملاقات، منزل مهندس [جفرودی] تعیین شد؛ اما بختیار به آن جا نرفت. او دو ساعت پیش از برگزاری جلسه، یعنی در ساعت ۲ بعدازظهر روز ۲۲ بهمن و پس از محاصره ساختمان نخست‌وزیری توسط مردم، خود را به دانه‌شکده افسری رسانده و از آن جا، با استفاده از بالگرد، به منزل یکی از اقوامش گریخته بود؛ جایی که شش ماه در آن مخفیانه زندگی کرد و سپس، از ایران خارج شد. ساعتی بعد از فرار بختیار، سپهبد رحیمی، فرماندار نظامی تهران، هنگامی که قصد داشت

فجر چهارم و دوم

۲۲ بهمن؛ پیروزی مردمی‌ترین انقلاب جهان بر شاه و آمریکا

پیوند ناگسستنی امام (ره) و مردم، چگونه آخرین تلاش‌های کاخ سفید برای بقای رژیم پهلوی را ناکام کرد؟



از دست مردم برگریزد، باز داشت شد. با تصرف ساختمان نخست‌وزیری، دیگر رمقی برای رژیم باقی نمانده بود. ساعتی بعد، تمام کلانتری‌ها، پایگاه‌های ژاندارمری و قرارگاه‌های پلیس، به تصرف مردم درآمد. حالا فقط یک‌جا باقی‌مانده بود که انقلابیون با تصرف آن، می‌توانستند رسماً پیروزی انقلاب اسلامی ایران را اعلام کنند؛ ساختمان رادیو و تلویزیون.

■ **مژده پیروزی در ساعت ۱۸**

حدود ساعت ۶ بعدازظهر روز ۲۲ بهمن، تعداد زیادی از نیروهای انقلابی خود را به ساختمان رادیو و تلویزیون رساندند. مأموران مستقر در ساختمان، انگیزه‌ای برای درگیر شدن با مردم نداشتند. به همین دلیل، ساختمان با کمترین زد و خورد، به تصرف مردم درآمد. لحظه تاریخی فرا رسید. حجت الاسلام فضل... محلاتی از روحانیان مبارز و شاگرد حضرت امام (ره)، پشت میکروفون رادیو قرار گرفت تا جملائی تاریخی را بر زبان آورد: «این جا تهران است. صدای راستین ملت ایران؛ صدای انقلاب. ملت امروز به همت مردانه ملت، آخرین دژهای استبداد فرو ریخت. یکی از این آخرین‌ها، همین رادیو بود؛ صدای واقعی استبداد. ملت به‌مانیر و داد و اهما را هموار کرد تا بتوانیم صدای راستین انقلاب را به گوش‌ها برسانیم.» این جملات در تاریخ ماندگار شد؛ جملائی که به شنوندگان اطمینان می‌داد، دوران استبداد ستمشاهی به سر آمده است و باید طلوع خورشید استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی را، با یاد شهیدان درخون خفته، جشن گرفت.

■ **نخستین پیام امام (ره)**

امام خمینی (ره) در پیامی به مناسبت پیروزی ملت ایران و سرنگونی رژیم پهلوی، خطاب به مردم فرمودند: «در این لحظه حساس که به لطف خداوند مبارزات قهرمانانه شما سدهای استبداد و استعمار را یکی پس از دیگری می‌شکنند و انقلاب اسلامی شما شکوفه‌ها و میوه‌های خود آشکار می‌سازد، لازم می‌دانم، ضمن ابراز تشکر و قدر دانی از یک‌یک شما برادران و خواهران، چند نکته را یادآوری



فجر انقلاب

۷

انقلاب به روایت دیگران

قصه شاه و کامیون‌هایی باراننده‌های فیلیپینی!



دکتر عبدالحسین نسوائی، یکی از برجسته‌ترین استادان تاریخ طس نیم‌قرن اخیر است که در عرصه مطالعات تاریخی، به‌ویژه مطالعات مربوط به عصر صفویه، آثار درخور اعتنایی دارد. او یکی از افرادی است که به دلیل شهرت، در روزهای پایانی عمر رژیم پهلوی، به عنوان نامزد تصدی وزارت آموزش و پرورش و انتخاب شده بود. دکتر نوائی در سال ۱۳۸۳ دیده‌از جهان فروست. او پیش از درگذشت، در مصاحبه مفصلی به بیان خاطراتش از دوره پهلوی پرداخت. آن مرحوم به دلیل مسئولیت‌های مدیریتی در نهادهای آموزشی، به خوبی از چرایی و چگونگی وقوع انقلاب اسلامی اطلاع داشت و این آگاهی، با نگاه تاریخی وی درآمیخته بود تا تحلیل وی از آن دوران را به تحلیلی دقیق و کارشناسانه بدل کند. وی در خاطراتش درباره چرایی سقوط رژیم پهلوی می‌گوید: «رفتار دستگاه حاکمه طوری اذهان عمومی را آزرده کرده بود که تمام طبقات آرزوی سقوط آن را داشتند؛ به جز عده‌ای که از قبل آن استفاده می‌کردند. از همین رو با تمام تصوراتی که می‌کردند و چندین نخست‌وزیر آمد، آموزگار، شریف‌امامی و ازهار ی و بختیار آمدند، اما جلوی سقوط را نتوانستند بگیرند... الغرض، هیچ ایرانی حاضر نبود که پادشاهش از آمریکایی مجیز بگوید و آمریکایی در تمام صحنه‌های زندگی ما دخالت کند. طبعاً جامعه نمی‌توانست به دستگاه حاکمه‌ای که دچار فساد بود، خوش‌بین باشد. روزی تلویزیون نشان داد اعلی‌حضرتین به سازمان برنامه رفته بودند. موقعی بود که نفت گران شده و پولدار شده بودند. اعلی‌حضرت همایونی گفته بود حالا که پول داریم، برنامه‌ها را چند برابر کنید. شعور این را نداشت که اگر پول داشتی، مگر می‌توان بر نامه را چند برابر کرد؟ یک خانه که می‌خواهی بسازی باید چند روز طول بکشد تا دیوار خشک شود. نمی‌شود که چون پول داری، زودتر خشک شود... حالا بهمانشی‌گری‌ها مواز اندیشی‌ها برنامه‌ها را عوض کردند. کسی هم جرئت مخالفت نداشت. رفتند کالا خریدند. کشتی آمد، دیدند بندر ندارند که این‌ها را پیاده کنند. بندر ساختند، دیدند راه ندارند. راه ساختند، دیدند کامیون ندارند؛ بعد هم راننده ندارند. رفتند راننده فیلیپینی استخدام کردند! امقادیزیادی خریدهای بی‌جهت در انبار‌ها از بین رفت؛ برای این که اعلی‌حضرت تصمیم گرفته بودند چند برابر کنند برنامه را... وقتی کسی شعور ندارد، در همه مسائل هم می‌خواهد دخالت کند، به همین ترتیب می‌شود.»

انقلاب در مشهد

نخستین شهدای نهضت اسلامی در مشهد



بین دی‌ماه ۱۳۵۶ تا بهمن ۱۳۵۷، رقم خورد؛ اما جالب است بدانید که برخلاف تصور غالب، شهید مهدی یوسفی و حسین احمدپور کفاش، نخستین شهدای نهضت اسلامی در مشهد، در وقایع سال ۱۳۴۲ و در جریان درگیری با نیروهای ساواک در خیابان‌های مشهد به شهادت رسیدند. ساعاتی پس از غروب آفتاب روز ۲۳ مهر ۱۳۴۲، مأموران ساواک برای دستگیری شهید هاشمی‌نژاد به مسجد فیل، واقع در پایین خیابان (خیابان نواب صفوی فعلی) هجوم آوردند. دلیل این اقدام، سخنانی‌های افشاگرانه‌وی طی چند روز قبل از آن بود. جمعیت زیادی برای شنیدن سخنرانی او تجمع کرده بودند و همین جمعیت، پس از دستگیری و انتقال شهید هاشمی‌نژاد به خورو، مانع حرکت آن شدند. این اقدام باعث شد که مأموران برای متفرق کردن جمعیت به سوی مردم شلیک کنند و در جریان این تیراندازی، پنج نفر از مردم مجروح شدند و ۲ نفر دیگر، به نام‌های مهدی یوسفی و حسین احمدپور کفاش به شهادت رسیدند. پس از این واقعه، در ۲۶ مهر ماه، مجلس تعزیتی در منزل آیت... العظمی میرالانی، با حضور سایر علما و اتجمن‌های مذهبی مشهد برگزار شد. شهیدان مهدی یوسفی و حسین احمدپور کفاش، در قبرستان «گلشور» مشهد به خاک سپرده شدند؛ مکانی که امروزه تبدیل به یک بوستان زیبا شده‌است؛ اما دریغ از بنای یادبودی که خاطره نخستین شهدای نهضت اسلامی در مشهد را زنده کند.